

# موازنه نرم: بریکس و چالش برتری امریکا

محمدعلی شیرخانی \*

رحیم بایزیدی \*\*

مجتبی رضازاده \*\*\*



## چکیده

با فروپاشی شوروی، دوران جدیدی در عرصه بین‌الملل آغاز شد و امریکا مدعی نظام بین‌الملل تک‌قطبی هژمونیک به رهبری خود شد. این برتری با شروع قرن ۲۱ با چالش‌های جدیدی روبه‌رو شده است که نقش این کشور را در تحولات جهانی کم‌رنگ‌تر کرده است. نظم جدیدی که در آن قدرت‌های

---

\* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران [shirkhani@ut.ac.ir](mailto:shirkhani@ut.ac.ir)

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران [rahimbaizidi@ut.ac.ir](mailto:rahimbaizidi@ut.ac.ir)

\*\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران [mjt.rezazadeh@yahoo.com](mailto:mjt.rezazadeh@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۳/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۳۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۷۴-۱۴۵

درحال ظهور نقش مؤثری ایفا می‌کنند، درحال شکل گرفتن است، به‌شکلی که بسیاری از متفکران از نظام چندقطبی سخن می‌گویند. پرسشی که با آن مواجه می‌شویم این است که قدرت‌های درحال ظهور بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی) چگونه درصدد مقابله با برتری امریکا و ارتقای جایگاه خود در ساختار نظام بین‌الملل هستند؟ فرضیه ما این است که کشورهای بریکس از طریق پیگیری استراتژی موازنه نرم درصدد مقابله با برتری امریکا و نیز ارتقای جایگاه خود در نظام بین‌الملل هستند. کشورهای بریکس با توجه به جمعیت انبوه و قدرت اقتصادی درحال‌رشد خود عمده‌ترین قدرت‌های درحال‌ظهور نظام بین‌الملل می‌باشند که با آگاهی از عواقب و نتایج نامطلوب احتمالی ناشی از موازنه سخت و مقابله مستقیم با برتری امریکا، به‌نوعی از استراتژی موازنه نرم برای مقابله با نظام تک‌قطبی و افزایش نفوذ و تأثیرگذاری خود در معادلات جهانی استفاده می‌کنند. لذا در این نوشتار با استفاده از روش توصیفی، شکل‌گیری بریکس و ابزارهایی که این کشورها در راستای موازنه نرم در برابر امریکا مورد استفاده قرار می‌دهند را بررسی می‌کنیم.

واژگان کلیدی: ساختار نظام بین‌الملل، بریکس، نظام تک‌قطبی، موازنه نرم، برتری امریکا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### مقدمه

پس از پایان جنگ جهانی دوم آمریکا و شوروی به صورت بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل ظهور کردند و جهان را به دو منطقه نفوذ میان خود تقسیم کرده و پایه‌های یک نظام دوقطبی را پی ریختند. به‌رغم پیچیده‌تر شدن مسائل بین‌المللی در سال‌های دهه ۱۹۵۰ و پس از آن و همچنین ظهور قدرت‌های منطقه‌ای، پیدایش قدرت‌های نظامی و اقتصادی و نقش فزاینده جهان سوم در امور بین‌المللی، این دو قطب تا دهه ۱۹۹۰ جایگاه محوری خود را در سطح نظام بین‌الملل حفظ کردند.

اما پس از فروپاشی شوروی، دوران جدیدی در عرصه بین‌الملل آغاز شد. ایالات متحده آمریکا با توجه به پیشینه تاریخی خود به‌ویژه حضور در دو جنگ جهانی و مقابله با توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد، در فردای فروپاشی، وظایف کلانی را در راستای برقراری نظم نوین جهانی برای خود ترسیم کرد. این کشور با تجربه پیروزی در برابر ابرقدرت شوروی، به تثبیت موقعیتی در سطح نظام بین‌المللی پرداخت که زمینه‌های آن را از دهه‌های قبل فراهم ساخته بود. آمریکا در این راه نسبتاً موفق عمل کرد؛ به‌طوری که بسیاری از نظریه‌پردازان روابط و سیاست بین‌الملل، از جمله کنت والتز (۱۳۸۳) در مقاله «واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد»، ویلیام سی. ولفورث (۱۹۹۹) در مقاله «ثبات در جهان تک‌قطبی»، جان ایکنبری (۱۳۸۳) در بحثی با عنوان «نظام تک‌قطبی آمریکایی: سرچشمه‌های استمرار و افول»، دیوید هلد و ماتياس آرچیوگی (۲۰۰۴) در کتاب «قدرت آمریکا در قرن ۲۱»، ساختار نظام بین‌المللی پس از فروپاشی ساختار دوقطبی را به صورت ساختار تک‌قطبی مورد تحلیل قرار دادند.

اما واقعیت این است که جهان در حال تغییر است و میزان تأثیرگذاری ایالات

متحده بر تحولات جهانی در حال کم‌رنگ شدن است. این کشور با خیزش دولت‌های قدرتمندی در سطوح منطقه‌ای و جهانی روبه‌رو شده که نقش بیشتری را در تحولات جهانی خواستارند و از توانایی تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری داخلی دیگر کشورها، اشاعه عقاید و باورهایشان، اعمال قدرت و ایجاد ثبات در فراسوی مرزهایشان در نقاطی که منابع تهدید وجود دارد، برخوردارند.

نظم بین‌المللی دهه ۱۹۹۰ بازتاب توزیع قدرت در جهان پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد بود و نظم امروزی منعکس‌کننده گسترش نفوذ قدرت‌های در حال ظهور است. سلسله‌مراتب متفاوت قدرت، منجر به ظهور قطب‌های جدیدی در عرصه جهانی می‌شود، آن هم با قوانین و هنجارهای متفاوت که منافع دولت‌های قدرتمندی را بازتاب می‌دهد که در شکل یافتن آن نقش داشته‌اند. در این راستا بسیاری از قدرت‌های در حال ظهور در نظام بین‌الملل فعلی در پی تغییر در سلسله‌مراتب فعلی نظام بین‌الملل به نفع خود هستند.

به‌طور خاص آن دسته از کشورهای در حال توسعه که دارای پتانسیل تبدیل شدن به یک قطب منطقه‌ای هستند، باید از طریق یافتن راه‌های مؤثر در پی به‌چالش کشیدن سلسله‌مراتب فعلی نظام بین‌المللی و ارتقای خود به‌عنوان یک قطب قدرت در نظام چندقطبی آینده باشند (Flemes, 2007: 14). در این میان کشورهای عضو بریکس با توجه به رشد اقتصادی و دیپلماسی فعال خود، به تدریج توانسته‌اند نفوذ بیشتری را در عرصه بین‌المللی و فرایند تصمیم‌گیری‌های جهانی کسب کرده و خواستار ایفای نقش برجسته‌تری در عرصه روابط بین‌الملل باشند.

با توجه به مطالب ذکر شده، در این مقاله قصد پاسخ‌گویی به این پرسش را داریم که کشورهای بریکس چگونه در صدد مقابله با برتری آمریکا و ارتقای جایگاه خود در ساختار نظام بین‌الملل هستند؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مطرح می‌شود، این است که کشورهای بریکس از طریق موازنه نرم و بدون رویارویی مستقیم در صدد مقابله با برتری آمریکا و نیز ارتقای جایگاه خود در نظام بین‌الملل می‌باشند. لذا پس از مروری مختصر بر ادبیات پژوهش، ابتدا موازنه نرم به‌عنوان چارچوب نظری تبیین‌شده و سپس به شکل‌گیری بریکس در قالب نهادی می‌پردازیم و پس از آن ابزارهایی را که کشورهای بریکس در قالب موازنه نرم در

برابر امریکا مورد استفاده قرار می‌دهند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## ۱. ادبیات پژوهش

دانیل فلیمز در مقاله «شکل‌گیری استراتژی موازنه نرم قدرت‌های متوسط: رویکرد کشورهای ایبسا»<sup>۱</sup> به اتخاذ موازنه نرم از سوی قدرت‌های متوسط ایبسا اشاره می‌کند (Flemes, 2006). نیوهایمین نیز در مقاله‌ای به نقش کشورهای بریکس در حکومت جهانی اشاره کرده و قدرت‌یابی آنها در آینده را پیش‌بینی می‌کند (Haibin, 2012). توماس رنارد نیز در نوشتاری با عنوان «بریک در دنیای معاصر: قدرت‌های درحال ظهور، اروپا و شکل‌گیری نظم نوین» به نقش برجسته کشورهای بریکس در نظم نوین جهانی در کنار سایر قدرت‌ها از قبیل اتحادیه اروپا اشاره می‌کند (Renard, 2009). علیرضا رضایی نیز در مقاله «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده امریکا در عرصه نظام بین‌الملل» به بیان نظریه موازنه نرم و کاربست آن در روابط بین چین و امریکا می‌پردازد. از نظر وی چین به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان با داشتن بالاترین نرخ رشد اقتصادی در سطح نظام بین‌المللی از جمله کشورهایی است که هژمونی ایالات متحده امریکا را برنمی‌تابد (رضایی، ۱۳۸۷). محمود عسگری، دیگر نویسنده ایرانی در مقاله «موازنه نرم در برابر قدرت برتر یکجانبه‌گرا» اعتقاد دارد کشورهایی از قبیل آلمان، فرانسه، چین، روسیه و ژاپن که توانایی مقابله مستقیم با امریکا را ندارند، در پی ایجاد موازنه نرم هستند (عسگری، ۱۳۸۶).

در پژوهش حاضر علاوه بر اشاره به نقش برجسته کشورهای عضو بریکس در نظام بین‌الملل، به کاربست نظریه موازنه نرم به‌عنوان استراتژی مشترک این کشورها در مقابله با برتری و یکجانبه‌گرایی ایالات متحده می‌پردازیم، که تاکنون انجام نشده است.

## ۲. چارچوب نظری

از نظر واقع‌گرایان، نظام تک‌قطبی در مقایسه با سایر نظام‌ها، بی‌ثبات‌تر است و

موجب بروز واکنش‌هایی از سوی کشورهای دیگر شده که در نهایت منجر به ایجاد موازنه می‌شود. براساس نظریه موازنه قدرت، نظام تک‌قطبی ذاتاً بی‌ثبات بوده و موازنه به‌صورت طبیعی در برابر قدرت برتر شکل خواهد گرفت (Gill, 2007: 127). از نظر جوزف نای، دولت برتر برای تفوق نیازمند تسلط در دو زمینه است: نخست، اقتصاد جهانی و دوم مسائل فراملی نظیر تروریسم، جرایم بین‌المللی، گرم شدن کره زمین و بیماری‌های همه‌گیر. از دید نای هرچند آمریکا از لحاظ اقتصادی قدرتمند است، اما مسائل فراملی تنها از طریق همکاری تعداد زیادی از دولت‌ها قابل حل می‌باشد (Nye, 2004). در این راستا هانتینگتون از مفهوم نظام تک‌چندقطبی برای توضیح ساختار فعلی نظام بین‌الملل استفاده می‌کند (Huntington, 1999: 37). از دیدگاه واقع‌گرایانه این سیستم چندقطبی که نتیجه ظهور قطب‌های منطقه‌ای است، می‌تواند با ایجاد همکاری، موازنه را در مقابل قدرت برتر ایجاد کند (Wolforth, 1999: 30).

تأکید بیش از اندازه واقع‌گرایان بر قدرت و مسائل نظامی به‌عنوان عواملی تعیین‌کننده در سیاست بین‌الملل، انتقادات بسیاری را از سوی طیف‌های مختلف نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل برانگیخت. این انتقادات، واقع‌گرایان را بر آن داشت تا سعی در بازتعریف نظریه‌های خود در برابر آنها (به ویژه از سوی لیبرال‌ها) نمایند. البته علاوه بر آن، در ایجاد این نگرش در واقع‌گرایان نمی‌توان نقش پایان جنگ سرد و اولویت یافتن مباحث غیرنظامی در کنار مسائل نظامی در روابط بین‌الملل را از نظر دور داشت. در همین راستا واقع‌گرایان در روابط بین‌الملل سعی کردند فرایندی را با عنوان «ایجاد موازنه نرم» تئوریزه کنند، که عمده‌تاً در مقابل دیدگاه قدیمی موازنه قدرت که از آن با عنوان «ایجاد موازنه سخت» نام می‌بردند، قرار می‌گیرد.

موازنه سخت زمانی شکل می‌گیرد که دولت‌های ضعیف به این نتیجه می‌رسند که در مقابل سلطه و نفوذ یک دولت قوی به‌صورت مستقیم به مقابله بپردازند. به گمان آنها هزینه اجازه دادن به قدرت برتر برای تداوم سیاست‌هایش بیش از هزینه مقاومت و ایستادگی در برابر سلطه غیرقابل‌پذیرش آن است.

برتری نظامی ایالات متحده نقش تعیین‌کننده‌ای در هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل کنونی ایفا می‌کند. از لحاظ قدرت نظامی، ایالات متحده برای مدتی نسبتاً طولانی به‌عنوان قدرت برتر جهان باقی خواهد ماند، بنابراین به‌کارگیری موازنه سخت

از طریق اتحادهای نظامی برای تقابل با قدرت برتر دشوار است. از منظر واقع‌گرایی ساختاری، چنانچه قرار باشد ثبات استراتژیک در جهان برقرار شود، قدرت‌های مهم درجه دو در نظام بین‌الملل کنونی، باید یک موازنه علیه ایالات متحده شکل دهند، زیرا تغییر در توزیع قدرت جهانی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ با فروپاشی شوروی به سود ایالات متحده اتفاق افتاد، راه را برای شکل‌گیری نظام تک‌قطبی هموار کرده است. در این نظام، اگرچه رهبر سیستم تک‌قطبی قدرتمند است، اما در مقابل احتمال موازنه بسیاری از قدرت‌های درجه دوم و یا همه آنها در قالب یک کنسرت ایمن نیست (متقی، ۱۳۸۷: ۵). ولی از آنجا که موازنه سخت در نظام تک‌قطبی مشکل است و ریسک بالایی به‌همراه دارد، دولت‌ها بیشتر در پی شکل‌دهی به موازنه نرم هستند (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲).

موازنه نرم به هر نوع تلاش غیرمستقیم و غیرنظامی برای کاهش توانایی قدرت برتر و افزایش قدرت خود، اطلاق می‌شود. از نظر استفن والت، موازنه نرم دربرگیرنده هماهنگی آگاهانه اقدامات دیپلماتیک به‌منظور دستیابی به نتایجی برخلاف خواسته‌های قدرت برتر می‌شود؛ نتایجی که بدون حمایت موازنه‌کنندگان به دست نمی‌آید (Walt, 2004). به عبارتی موازنه نرم، یعنی مجموعه‌ای از اقدامات دولت‌های ضعیف‌تر در مقابل قدرت برتر، که به‌گونه‌ای مستقیم، برتری نظامی قدرت برتر را به چالش نمی‌طلبد، بلکه به‌صورت غیرمستقیم با خنثی کردن مقاصد، به تأخیر انداختن اجرا یا اتمام برنامه‌ها، افزایش هزینه‌ها و تحلیل بردن توان، منجر به مهار قدرت برتر می‌شود. پویایی‌های موازنه در یک نظام تک‌قطبی بسیار متفاوت است. موازنه در مقابل قدرت برتر تنها توسط یک دولت امکان‌پذیر نیست، بلکه باید توسط حداقل چندین قدرت درجه دو انجام شود؛ زیرا هیچ‌یک از دولت‌ها به‌تنهایی آنقدر توانایی ندارد که به موازنه با قدرت برتر بپردازد (Pape, 2005: 10).

موازنه نرم برای بازیگرانی که از نقش بین‌المللی مؤثری در نظام بین‌الملل برخوردارند مهم و مطلوب به‌نظر می‌رسد و همچنین می‌تواند هزینه‌های نظامی کمتری را برای آنان در پی داشته باشد؛ از این‌رو گروه مشخصی از کشورها وجود دارند که در برابر اهداف و خواسته‌های دولت برتر دست به ائتلاف می‌زنند. آنها تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را در مقابله با اهداف قدرت برتر تثبیت کنند. میزان

موفقیت این دولت‌های موازنه‌دهنده بستگی به چگونگی عملکرد آنها در نظام بین‌الملل دارد. اگر آنان بتوانند کنترل منابع و کنترل حوادث را از طریق موازنه نرم تحقق بخشند، به مطلوبیت‌های بیشتری در راستای منافعشان نائل می‌شوند. کاربست موازنه نرم موجب می‌شود تا موازنه‌دهندگان در پیگیری اهداف و منافع خود از آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای برخوردار باشند. در این راستا، پائول<sup>۱</sup> معتقد است از آنجا که تلاش‌های موازنه‌دهندگان خیلی آشکار نیست و به صورت مستقیم موقعیت قدرت برتر را به چالش نمی‌کشد، دولت برتر به آسانی قادر نیست اقدامات انجام‌شده در قالب موازنه نرم را تلافی کند (Paul, 2005: 58).

موازنه نرم دارای دو شکل درونی و بیرونی است. در شکل درونی به بسیج منابع درونی و نیز تلاش‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی یک دولت با هدف افزایش توانایی برای رویارویی با تهدیدهای مطرح‌شده از سوی قدرت برتر تأکید می‌شود، به‌عنوان مثال تقویت قدرت اقتصادی در این سطح بررسی می‌شود. درحالی‌که در شکل بیرونی بر تلاش‌های دیپلماتیک از قبیل اقدامات مبتنی بر همکاری‌های موقت و همکاری در نهادهای بین‌المللی از طریق ابزارهای مشروعیت‌زدایی، عدم واگذاری سرزمین و عدم همکاری تأکید می‌شود (رضایی، ۱۳۸۷: ۵).

هدف از به‌کارگیری موازنه نرم خنثی کردن عملکرد قدرت برتر بدون مقابله مستقیم است. گرچه موازنه نرم قادر نیست از دسترسی قدرت برتر به اهدافش در کوتاه‌مدت جلوگیری کند، اما می‌تواند هزینه این دولت در استفاده از قدرت به‌منظور پیگیری اهدافش را افزایش دهد. موازنه‌دهندگان نرم با به‌کارگیری ابزارها و سازوکارهایی که در زیر عنوان می‌شود، در راستای ایجاد موازنه نرم درونی و بیرونی با هدف تحمیل شرایط سخت‌تر و همچنین افزایش هزینه‌های حفظ وضع موجود برای قدرت برتر تلاش می‌کنند:

۱. **تقویت قدرت اقتصادی (موازنه نرم درونی):** اغلب برتری نظامی دولت‌های تهدیدکننده که هدف تلاش‌های متوازن‌کننده هستند، از قدرت فراوان اقتصادی آنها سرچشمه می‌گیرد. یک شیوه ایجاد موازنه مؤثر، تغییر نسبی قدرت

1. Thazha Varkey Paul



اقتصادی طرف ضعیف است (Pape, 2005).

۲. **مشروعیت زدایی (موازنه نرم بیرونی):** در این روش مخالفان قدرت برتر، جایگاه برتر ابرقدرت را زیر سؤال می‌برند. این اقدام باعث می‌شود دولت‌های دیگر در برابر قدرت برتر بیشتر مقاومت و ایستادگی کنند و تمایل بیشتری برای مخالفت داشته باشند (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۲).

۳. **نیذیرفتن واگذاری سرزمین (موازنه نرم بیرونی):** بررسی‌ها نشان می‌دهد قدرت برتر اغلب از دسترسی به سرزمین طرف‌های سوم به‌مثابه مناطق بین‌راهی برای نیروهای زمینی یا به‌عنوان محلی برای حمل‌ونقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی برخوردار هستند. بنابراین گرفتن این امتیاز از قدرت‌های برتر می‌تواند دشواری‌های فراوانی را برای آنها ایجاد کند (Pape, 2005: 37).

۴. **عدم همکاری با قدرت برتر (موازنه نرم بیرونی):** در این روش، دولت‌ها از پذیرش خواست قدرت برتر که مغایر منافع ملی آنهاست خودداری می‌کنند. این دولت‌ها یا به‌روشنی خواسته بیان‌شده را نمی‌پذیرند و یا در عمل به‌گونه‌ای آن خواسته را اجرا می‌کنند که نتیجه قابل قبولی برای قدرت برتر در پی نداشته باشد. در مسائل بین‌المللی نیز قدرت برتر را وادار می‌کنند تا از برخی حقوق و امتیازات خود چشم‌پوشی کرده و اختیارات بیشتری را به دولت‌های موازنه‌دهنده برای مدیریت جدید در عرصه‌های اقتصاد و سیاست بین‌الملل واگذار کند (Pape, 2005).

موارد چهارگانه مذکور برای ایجاد موازنه نرم در مقابل قدرت برتر در سطح نظام بین‌الملل را می‌توان مبنایی مناسب برای تبیین رفتار کشورهای بریکس در برابر برتری و یکجانبه‌گرایی امریکا در سیاست بین‌الملل دانست. به‌عبارت دیگر کشورهای بریکس از تمامی ابزارهای یادشده به‌ویژه تقویت قدرت اقتصادی در سطح موازنه نرم درونی برای افزایش توان و نفوذ خود در سطح نظام بین‌الملل بهره می‌گیرند.

### ۳. ظهور بریکس

بریکس<sup>۱</sup> نام گروهی از کشورهاست که بیشتر به‌عنوان اقتصادهای نوظهور شناخته

شده‌اند. نام این گروه از به‌هم‌پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو (برزیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی) تشکیل شده است. در ابتدا واژه بریک<sup>۱</sup> توسط جیم/اونیل، مدیر مؤسسه گلدمن ساکس<sup>۲</sup> برای متمایز کردن اقتصادهای درحال‌رشد شامل برزیل، روسیه، هند و چین از سایر کشورها وارد ادبیات سیاسی و اقتصادی شد (Haibin, 2012: 2). این مؤسسه پیش‌بینی کرد که حجم اقتصاد این کشورها در سال ۲۰۳۲ به بزرگی اقتصاد گروه ۷ (G-7) خواهد رسید (O'Neill, 2001). هرچند اعضای گروه بریکس همگی به‌غیر از روسیه<sup>(۱)</sup> در رده کشورهای درحال‌توسعه یا اقتصادهای درحال‌ظهور<sup>۳</sup> هستند، اما عموماً به‌واسطه اقتصادهایی با رشد پرشتاب و فراگیر و نفوذ تأثیرگذار بر امور جهانی و منطقه‌ای از دیگر کشورها متمایز می‌شوند. بریکس بیش از ۴۳ درصد جمعیت جهان را در خود جای داده و ۲۸ درصد قدرت اقتصادی دنیا را در اختیار دارد.<sup>(۲)</sup>

با گذشت پنج سال از مطرح شدن واژه بریک، کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین عملاً وارد فرایند مباحث سیاسی شدند. برای نخستین بار در سال ۲۰۰۶ وزرای امور خارجه این کشورها در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل با یکدیگر ملاقات کردند. پس از آن نیز ملاقات‌های دیگری توسط دیگر وزرای این کشورها در حاشیه اجلاس‌های مجمع عمومی سازمان ملل و نشست‌های گروه بیست (G-20) صورت گرفت.

بیانیه مشترک سران کشورهای بریک در طول نخستین نشست در یکاتربینبورگ در سال ۲۰۰۹، به دو هدف و اصل در این باشگاه اقتصادی و سیاسی اشاره دارد که همچنان معتبر است. نخستین هدف، تأکید بر ایفای نقش محوری از طریق اجلاس‌های گروه بیست به‌منظور حل بحران‌های مالی بین‌المللی است. این امر موجب ارتقای گروه بیست به‌عنوان یک مرجع بین‌المللی در حل بحران‌های مالی و ترویج سیاست همکاری و مباحث سیاسی و نیز به‌حاشیه رانده شدن نهادهای مسلط غربی همچون گروه ۷ در حل مسائل اقتصادی بین‌المللی شد. نقش رهبری گروه

1. BRIC
2. Goldman Sachs
3. Emerging Economies

بیست در حل بحران مالی و اقتصادی اتحادیه اروپا نیز شاهدهی بر این مدعاست (Keukeleire, 2011: 4).

دومین هدف، همکاری فراسوی مباحث اقتصادی است. این بیانیه مشترک بر حمایت بیشتر از نظم جهانی چندقطبی و دموکراتیک‌تر براساس قوانین حقوق بین‌الملل، برابری، احترام متقابل، همکاری، اقدام هماهنگ و تصمیم‌سازی جمعی همه دولت‌ها تأکید دارد. این اصل در تمایل مشترک اعضای این گروه در راستای مقابله با جهان تک‌قطبی که در آن ایالات متحده قدرت برتر است، تجلی یافته است. در این راستا هوجین تائو، رئیس‌جمهور سابق چین معتقد بود، کشورهای عضو گروه بریک، حامی و ارتقادهنده وضعیت کشورهای درحال توسعه و نیرویی برای حفظ صلح جهان هستند (Keukeleire, 2011: 5).

وزرای امور خارجه کشورهای عضو در نشست‌هایی که در ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۰ در نیویورک برگزار شد، با عضویت افریقای جنوبی موافقت کردند. پس از پیوستن افریقای جنوبی، نام این گروه به بریکس تغییر یافت. با پذیرش افریقای جنوبی این ادعا که گروه بریکس در خدمت منافع مشترک اقتصادهای درحال‌ظهور و کشورهای درحال توسعه است، بیش از پیش تقویت شد (Bryanski, 2009). با وجود انتقاد بسیاری از متفکران از جمله جیم اونیل، نسبت به عضویت افریقای جنوبی با توجه به اقتصاد کوچک و جمعیت اندک در مقایسه با سایر اعضا که آن را عضوی مناسب برای این گروه نمی‌دانستند، اما حضور پررنگ افریقای جنوبی در موضوعات و مسائل مهم بین‌المللی از جمله اجلاس اقلیم کپنهاگ و همچنین افزایش نفوذ منطقه‌ای این کشور در قاره افریقا، زمینه ورود این کشور به این باشگاه را فراهم کرد.

کشورهای عضو بریکس با توجه به رشد اقتصادی و دیپلماسی فعال خود، به تدریج توانستند نفوذ بیشتری را در عرصه بین‌المللی و فرایند تصمیم‌گیری‌های جهانی کسب کنند. موضوع نفوذ این قدرت‌های درحال‌ظهور و بحث اصلاح نهادهای جهانی توسط آنان موضوعی سرنوشت‌ساز برای آینده نظام بین‌الملل است (Haibin, 2012: 2).

۴. مهم‌ترین ابزارها و سازوکارهای بریکس در راستای موازنه با امریکا همان‌گونه که در بحث چارچوب نظری به ابزارها و سازوکارهای دولت‌های موازنه‌دهنده برای موازنه در مقابل قدرت برتر اشاره کردیم، بریکس با بهره‌گیری از هریک از این ابزارها در جهت موازنه با ایالات متحده اقدام کرده است. نخستین و مهم‌ترین ابزار و سازوکار برای ایجاد موازنه نرم درونی، تقویت قدرت اقتصادی است.

#### ۴-۱. تقویت قدرت اقتصادی کشورهای بریکس

در نظریه سنتی موازنه قدرت بیشتر بر مسائل نظامی و توان تسلیحاتی دولت‌ها تأکید می‌شد، اما با فروپاشی شوروی، مسائل نظامی اهمیت سابق خود را از دست داده و به‌جای آن مسائل اقتصادی اهمیت بسیاری یافتند. نظریه موازنه نرم نیز با این زمینه تاریخی افزایش توان اقتصادی داخلی را یکی از مهم‌ترین عوامل برای ایجاد موازنه می‌داند.

مهم‌ترین ابزار سیاست خارجی که می‌تواند از سوی کشورهای بریکس در برابر امریکا اعمال شود، همان است که پائول از آن به‌عنوان تقویت قدرت اقتصادی یاد می‌کند (Paul, 2005). از آنجا که اقتصاد همواره به‌عنوان عاملی اساسی در تغییر ابرقدرت‌ها مطرح بوده است، می‌توان به اهمیت آن در ایجاد موازنه پی‌برد. در این راستا دولت‌های بریکس نیز برای ایجاد موازنه نرم در مقابل امریکا از این ابزار به‌خوبی استفاده کرده‌اند. در این شیوه دولت‌های موازنه‌دهنده برای برقراری موازنه نرم، به تقویت توان تولیدی و اقتصاد داخلی و سپس رقابت در عرصه‌های تجاری روی می‌آورند. اقتصاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین معیارهای قدرت یک دولت در نظام بین‌الملل مطرح است. همان‌گونه که پل کنلیدی به‌درستی اشاره می‌کند، رشد اقتصادی به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا نقش مؤثرتری در صحنه بین‌المللی ایفا کنند (Kennedy, 1987). به‌عبارت دیگر رشد اقتصادی شرط لازم و البته نه کافی برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ است.

در این راستا کشورهای عضو گروه بریکس در نشست دوربان افریقای جنوبی درباره اصل ایجاد بانک توسعه مشترک برای تأمین سرمایه طرح‌های زیرساختی

توافق کردند. این تصمیم موجب شگفتی بسیاری از قدرت‌های غربی و به‌ویژه ایالات متحده شد. پس از انقلاب صنعتی این نخستین بار بود که برخی از کشورهای جنوب از آمریکا و اروپا تقاضای کمک نکرده و ادعا داشتند که نهادهای بین‌المللی پولی مانند بانک جهانی باید آنها را در قدرت اقتصادی شریک کنند. بانک توسعه جدید می‌تواند سهم قابل توجهی در سلامت اقتصاد جهانی به‌واسطه تسهیل انتقال به قطب‌های جدید رشد و تقاضا، کمک به ایجاد توازن در صرفه‌جویی‌های جهانی و سرمایه‌گذاری‌ها و ایجاد ارتباط بین نقدینگی اضافی به استفاده تولیدی ایفا کند. با این اقدام، قدرت و نفوذ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به‌ویژه در ارتباط با کشورهای جنوب کاهش می‌یابد (عبدالقیوم، ۱۳۹۱).

علاوه بر تصمیم به تأسیس بانک توسعه مشترک، در قطعنامه کنفرانس بریکس در دهلی نو آمده است: «ما می‌خواهیم در سطح بین‌المللی بر روی نهادهای مالی، نظارتی وجود داشته باشد و کشورهای توسعه‌یافته هنگام وضع سیاست‌های کلان اقتصادی رفتار مسئولانه را در پیش گیرند». کشورهای عضو بریکس همچنین سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را مورد انتقاد قرار دادند. همچنین تصمیم برای ایجاد ذخایر مشترک ارزی که در اجلاس بریکس در دوربان آفریقای جنوبی به تصویب رسید، در این راستا می‌باشد. به گفته لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه، هدف از ایجاد ذخایر مشترک ارزی بین کشورهای عضو گروه بریکس، مقابله با نوسانات منفی بازار ارز و تأثیرات منفی آن بر اقتصاد این کشورها است. این موضوع زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بانک مرکزی امریکا اعلام کرده بود، می‌خواهد اجرای سیاست تسهیل پولی خود را متوقف کند. اعلام این خبر تأثیر بسیار منفی بر پول کشورهای عضو گروه بریکس به‌ویژه هند و برزیل گذاشت. از همین رو کشورهای عضو بریکس برای آنکه ارزش پول ملی‌شان بیش از پیش کاهش پیدا نکند اکنون با انتشار اوراق قرضه در سطحی گسترده، پول‌های در دست مردم را جمع‌آوری می‌کنند. این اقدام باعث شده است تا ذخایر ارزی این قبیل کشورها تا حد زیادی کاهش یابد.

رشد اقتصادی کشورهای بریکس که عمدتاً به‌واسطه اقتصادهای درحال‌ظهور شناخته می‌شوند، در سال‌های اخیر توجه تحلیلگران این حوزه را به خود جلب

کرده است. در طول دهه گذشته سران کشورهای بریکس به این نتیجه رسیدند که رشد جایگاه آنها در سطح نظام بین‌الملل مستلزم تقویت توان اقتصادی و رشد اقتصادی این کشورهاست. اتخاذ سیاست یادشده باعث شد تا زمینه مناسب برای سیاست‌های اقتصادی موفق این کشورها ایجاد شود (Renard, 2009: 13).

از جمله مهم‌ترین شاخص‌هایی که تحلیلگران اقتصادی برای سنجش توان و رشد اقتصادی یک کشور به کار می‌برند عبارتند از تولید ناخالص داخلی، رشد اقتصادی و درآمد سرانه. در جدول زیر تولید ناخالص داخلی (GDP) کشورهای بریکس برحسب میلیارد دلار و براساس شاخص برابری قدرت خرید در دو مقطع سال ۲۰۰۱ و ۲۰۱۲ آورده شده و با امریکا مقایسه شده است.

جدول شماره (۱). تولید ناخالص داخلی کشورهای بریکس و ایالات متحده برحسب میلیارد دلار و براساس شاخص برابری قدرت خرید (۲۰۰۱ و ۲۰۱۲)

کشور	۲۰۰۱	۲۰۱۲	مجموع سال ۲۰۱۲
برزیل	۱۳۷۸/۸۸۴	۲۳۵۵/۵۸۶	۲۲۵۴۱/۳۱۸
روسیه	۱۲۰۴/۵۵۶	۲۵۱۳/۲۹۹	
هند	۱۶۶۹/۴۰۲	۴۶۸۴/۳۷۲	
چین	۳۳۳۸/۹۱۹	۱۲۴۰۵/۶۷۰	
افریقای جنوبی	۳۱۰/۷۲۵	۵۸۲/۳۹۱	
ایالات متحده	۱۰۲۸۶,۱۷۵	۱۵۶۸۴/۷۵۰	۱۵۶۸۴/۷۵۰

Source: World Economic Outlook Database, October 2013

براساس آمارهای صندوق بین‌المللی پول، مجموع تولید ناخالص داخلی کشورهای بریکس در سال ۱۹۹۵ تقریباً ۷ درصد تولید ناخالص کل جهان بود، اما با گذشت ۱۴ سال این رقم به حدود ۱۵/۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان رسیده است، همچنین میزان سهم تولید ناخالص داخلی این کشورها براساس برابری قدرت خرید در طول این سال‌ها به رقم ۲۰ درصد رسیده است، این در حالی است که سهم امریکا در این سال‌ها با کاهش روبه‌رو بوده است (RENARD, 2009: 25).

علاوه بر افزایش تولید ناخالص داخلی کشورهای بریکس، براساس شاخص برابری قدرت خرید، تولید ناخالص این کشورها براساس شاخص اسمی نیز رشد بسیار چشمگیری داشته است. تولید ناخالص داخلی برزیل برحسب شاخص اسمی در سال

۲۰۱۲ براساس قیمت‌های سال ۲۰۱۲ تقریباً به میزان ۴/۳۷ برابر سال ۲۰۰۱ شده، این رقم برای روسیه ۶/۳۷ برابر، برای هند حدود ۴ برابر، برای چین ۶/۲۲ برابر و برای افریقای جنوبی ۳/۲۹ برابر شده است؛ این درحالی است که میزان رشد تولید ناخالص داخلی اسمی ایالات متحده آمریکا در این دوره تنها به میزان ۱/۵۲ برابر سال ۲۰۰۱ رسیده است<sup>(۳)</sup>. با مقایسه تولید ناخالص داخلی این گروه از کشورها با ایالات متحده آمریکا به راحتی می‌توان به رشد اقتصادی بی‌نظیر کشورهای بریکس در مقایسه با آمریکا پی برد. این روند در طول سال‌های اخیر و با بروز بحران اقتصادی در آمریکا و اتحادیه اروپا و نیز تأثیر کم این بحران بر کشورهای بریکس تشدید شده است.

در کنار تولید ناخالص داخلی، درآمد سرانه نیز یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها در بررسی اقتصاد کشورها است،<sup>(۴)</sup> که معادل کل خدمات و کالاهایی است که یک فرد در آن کشور به‌طور متوسط از آن برخوردار می‌باشد. در جدول زیر درآمد سرانه هریک از کشورهای بریکس و آمریکا در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۱۲ براساس قیمت‌های سال ۲۰۱۲ برحسب دلار و تغییراتی که طی این سال‌ها در میزان آن رخ داده، مورد بررسی قرار گرفته است.

جدول شماره (۲). درآمد سرانه کشورهای بریکس و آمریکا براساس شاخص برابری قدرت خرید بر حسب دلار (۲۰۰۱ و ۲۰۱۲)

سال / کشور	۲۰۱۲	۲۰۰۱	نسبت تغییر در طول دوره
برزیل	۱۱۸۷۵	۷۲۳۰	۱/۶۴ برابر
روسیه	۱۷۷۰۸	۸۲۳۳	۲/۱۵ برابر
هند	۳۸۲۹	۱۵۹۹	۲/۳۹ برابر
چین	۹۱۶۱	۲۶۱۶	۳/۵ برابر
آفریقای جنوبی	۱۱۳۷۵	۶۹۰۰	۱/۶۴ برابر
ایالات متحده	۴۹۹۲۲	۳۶۰۶۴	۱/۳۸ برابر

Source: World Economic Outlook Database, October 2013

علاوه بر جدول بالا که نشان‌دهنده تغییر درآمد سرانه براساس شاخص برابری قدرت خرید است، می‌توان تغییرات درآمد سرانه براساس شاخص اسمی را نیز مقایسه کرد. میزان درآمد سرانه اسمی برزیل در طول این ۱۲ سال به میزان ۳/۸۶ برابر سال ۲۰۰۱ رسیده است، این عدد برای روسیه ۶/۵۳ برابر، برای هند ۳/۴ برابر،

برای چین ۶/۷ برابر و برای افریقای جنوبی ۲/۹ برابر است. این درحالی است که درآمد سرانه شهروندان امریکایی در طول این ۱۲ سال تنها به میزان ۱/۳۸ برابر سال ۲۰۰۱ رسیده است و این به آن معنی است که با وجود رفاه بیشتر شهروندان امریکایی نسبت به شهروندان کشورهای بریکس، وضع اقتصادی شهروندان کشورهای بریکس با نرخ رشد بسیار بالاتری نسبت به امریکا در حال بهتر شدن است و چنانچه این روند همچنان ادامه یابد، در آینده شاهد نزدیکی میزان درآمد سرانه برخی از این کشورها به درآمد امریکا خواهیم بود.

البته در کنار شاخص‌های تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه، شاخص‌های دیگری نیز از قبیل میزان جمعیت، مساحت، نرخ رشد اقتصادی، میزان صادرات، میزان واردات، نرخ بیکاری، رتبه در شاخص توسعه انسانی و غیره قابل توجه هستند که برخی از این شاخص‌ها نیز در جدول زیر با یکدیگر مورد مقایسه شده‌اند.

جدول شماره (۳). مقایسه شاخص‌های جمعیت، مساحت، نرخ رشد اقتصادی، میزان صادرات و واردات

کشورهای بریکس با امریکا

کشور	شاخص	برزیل	روسیه	هند	چین	آفریقای جنوبی	امریکا
جمعیت	۱۹۹/۳۲۱/۴۱	۱۴۲/۵۱۷/۶	۱/۲۰۵/۰۷۳/۶۱۲	۱/۳۵۳/۸۲۱/۰۰۰	۵۱/۱۹۷/۰۰۰	۳۱۳/۸۴۷/۴۶۵	
مساحت km	۸/۵۱۴/۸۷۷	۱۷۱/۰۹۸/۳۴۲	۳/۳۸۷/۲۶۳	۹/۵۹۶/۹۶۱	۱/۲۱۹/۰۹۰	۹/۸۲۶/۶۷۵	
نرخ رشد اقتصادی	۲/۷ درصد	۴/۳ درصد	۷/۲ درصد	۹/۲ درصد	۳/۱ درصد	۱/۷ درصد	
صادرات (میلیارد دلار)	۲۵۶	۵۲۰/۹	۲۹۹/۴	۱۹۰۴	۱۰۴/۵	۱۴۹۷	
واردات (میلیارد دلار)	۲۱۹/۶	۳۲۲/۵	۴۶۱/۴	۱۷۴۳	۱۰۴/۶	۲۲۳۶	

Source: CIA World Factbook, 2012

با توجه به آمار فوق می‌توان مشاهده کرد که چین به‌تنهایی دارای جمعیتی بیش از چهار برابر ایالات متحده است؛ این نسبت در مورد هند نیز صادق است. از لحاظ وسعت جغرافیایی نیز کشورهای بریکس به‌جز افریقای جنوبی جزء بزرگ‌ترین کشورها هستند و چهار قاره بزرگ جهان را تحت پوشش قرار می‌دهند. نرخ رشد اقتصادی کشورهای بریکس اختلاف عمده‌ای با نرخ رشد ایالات متحده دارد. چین با متوسط نرخ رشد ۹/۲ درصد، هند با نرخ رشد ۷/۲ درصد و برزیل با نرخ رشد



۲/۷ درصد در سال‌های اخیر شاهد بیشترین نرخ‌های رشد اقتصادی در جهان بوده‌اند. کشور چین به‌تنهایی با ۱۹۰۴ میلیارد دلار صادرات، از رقیب خود یعنی ایالات متحده پیشی بسته و در مجموع صادرات کشورهای بریکس در سال ۲۰۱۲ به رقم ۳۰۸۴ میلیارد دلار رسیده که حدوداً دو برابر صادرات امریکاست. در شاخص واردات نیز حجم واردات کشورهای بریکس ۲۸۴۹ میلیارد دلار بوده، درحالی که این رقم برای ایالات متحده ۲۲۳۶ میلیارد دلار است. البته یکی از مشکلاتی که واردات بیش از اندازه کالا برای امریکا داشته، کسری تجاری گسترده این کشور بوده که در سال ۲۰۱۱ برابر با ۷۳۹- میلیارد دلار بوده که این رقم بسیار بزرگ می‌تواند عواقب ناخوشایندی برای اقتصاد این کشور در پی داشته باشد.

طبق آخرین پیش‌بینی‌های انجام‌شده توسط صندوق بین‌المللی پول، تولید ناخالص داخلی چین با نرخ رشد ۹/۲ درصد به‌تنهایی در سال ۲۰۱۶ برابر با امریکا خواهد بود. برزیل نیز با رشد اقتصادی ثابت و متوسط نرخ ۷/۵ درصد و میزان بسیار پایین بیکاری، بزرگ‌ترین و موفق‌ترین اقتصاد امریکای لاتین به‌شمار می‌رود. هند با دارا بودن بیش از یک میلیارد و دویست میلیون نفر جمعیت دارای نهمین اقتصاد بزرگ جهان بوده و با نرخ رشد ۷/۲ درصد یکی از امیدهای آینده بریکس به‌شمار می‌رود. روسیه وسیع‌ترین کشور جهان و دارای بالاترین درآمد سرانه در بین کشورهای بریکس است. در این بین شاید شاخص‌های اقتصادی نتواند توجهی برای حضور افریقای جنوبی در این گروه باشد، اما از طرفی این کشور در مقایسه با سایر کشورهای قاره سیاه کارنامه درخشانی داشته و پس از فروپاشی نظام آپارتاید توانسته در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی به موفقیت‌های چشمگیری نائل آید، از جمله اینکه افریقای جنوبی بزرگ‌ترین اقتصاد اتحادیه افریقا به‌شمار آمده<sup>(۵)</sup> و در مسائل مربوط به این قاره نیز مشارکت گسترده‌ای دارد.

جیم/ونیل در سال ۲۰۰۹ پیش‌بینی کرد اقتصاد کشورهای بریکس<sup>(۶)</sup> در سال ۲۰۲۷ بزرگ‌تر از اقتصاد گروه ۷ (G-7) خواهد بود و اقتصاد چین نیز در سال ۲۰۵۰ دو برابر ایالات متحده خواهد شد؛ این درحالی است که در همین سال (۲۰۵۰) اقتصاد هند برابر با امریکا خواهد شد (O'Neill, 2009). این پیش‌بینی‌ها همگی حاکی از چالشی است که کشورهای بریکس در آینده‌ای نه‌چندان دور برای قدرت‌های

مسلط اقتصادی که در رأس آنها ایالات متحده و سپس اتحادیه اروپا است، به وجود خواهند آورد. البته از دید برخی این خیزش سریع اقتصادی کشورهای بریکس و به ویژه اعضای آسیایی آن (چین و هند) نه یک حرکت انقلابی، بلکه بازگشت به گذشته آرمانی این کشورهاست (Mahbubani, 2008: 49).

#### ۲-۴. مشروعیت‌زدایی از امریکا توسط کشورهای بریکس

در مشروعیت‌زدایی، مخالفان دولت برتر، جایگاه برتر ابرقدرت را زیر سؤال می‌برند. این اقدام باعث می‌شود دولت‌های دیگر در برابر قدرت برتر بیشتر مقاومت و ایستادگی کنند و تمایل بیشتری برای مخالفت داشته باشند. موازنه نرم از استراتژی‌های نهادی نظیر ایجاد ائتلاف‌ها یا موافقت‌نامه‌های دیپلماتیک محدود، به ویژه در سطح سازمان ملل به منظور چالش قدرت و مشروعیت ایالات متحده استفاده می‌کند (Paul, 2005: 58). نمونه‌های بسیاری از به‌کارگیری این سیاست توسط کشورهای بریکس وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود.

کشورهای بریکس همواره خواستار اصلاحات اساسی در سازمان ملل متحد و به ویژه شورای امنیت و دموکراتیک‌تر شدن آن بوده‌اند (Cooper, 2008). با توجه به اینکه روسیه و چین از اعضای دائمی شورای امنیت می‌باشند، شاید در نگاه نخست به نظر برسد که این کشورها از افزایش تعداد اعضای دائمی شورای امنیت حمایت نکنند، اما از طرف دیگر این کشورها درصدد ایجاد موازنه در برابر قدرت امریکا هستند، بنابراین از ورود برخی از کشورهای دیگر به عنوان عضو دائم شورای امنیت حمایت می‌کنند. برزیل و هندوستان در گروه کشورهای ۴ (برزیل، هند، آلمان و ژاپن) که خواستار عضویت دائمی در شورای امنیت هستند، حضور فعالانه‌ای دارند و از حمایت برخی اعضای دائمی شورای امنیت نیز برخوردارند. افریقای جنوبی نیز از اصلی‌ترین کاندیداهای عضویت دائم شورای امنیت از قاره افریقا است که بسیاری از کشورها از پذیرش آن در شورای امنیت حمایت می‌کنند (Kugel, 2009).

کشورهای بریکس با تأسیس و رهبری سازمان‌های جدید بین‌المللی به نوعی سعی در به‌چالش کشیدن سازمان‌ها و نهادهای مسلط غربی به رهبری ایالات متحده امریکا می‌کنند. در این راستا می‌توان به دیپلماسی فعال چین و سایر کشورهای

بریکس برای تقویت و مطرح کردن گروه بیست (G-20) در مقابل گروه ۷ (G-7) در حل بحران‌های مالی و اقتصادی جهانی و منطقه‌ای اشاره کرد. با مطرح شدن گروه بیست که در آن تمامی اعضای بریکس حضور دارند، قدرت مانور و انحصارطلبی گروه ۷ که در رأس آن ایالات متحده قرار داشت به‌نوعی به چالش کشیده و جایگاهش بسیار تضعیف شده است (Renard, 2009: 19).

کشورهای برزیل، هند و افریقای جنوبی در قالب نهاد ایسا<sup>۱</sup> معتقدند ساختار سیاسی و اقتصادی کنونی نظام بین‌الملل منافع و علایق کشورهای درحال توسعه را تأمین نمی‌کند. این کشورها با به‌کارگیری سازمان‌های بین‌المللی درصدد به‌چالش کشیدن نظم فعلی به رهبری ایالات متحده آمریکا و تغییر هنجارهای مسلط بر آن می‌باشند (Flemes, 2007: 17).

تأسیس سازمان همکاری شانگهای که در آن چین و روسیه به‌عنوان اعضای اصلی و هند به‌عنوان عضو ناظر حضور دارند، با ترکیبی از اهداف سیاسی، امنیتی و اقتصادی یکی از مؤثرترین اقدامات در راستای مشروعیت‌زدایی از آمریکا بوده است. ازجمله مهم‌ترین اهداف سازمان همکاری شانگهای عبارتند از: مقابله با ایده جهان تک‌قطبی و مهار روند روبه‌گسترش حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به‌ویژه ناتو و ایالات متحده آمریکا در فضای اورآسیا از طریق موازنه نرم، تحکیم همکاری‌های منطقه‌ای، مقابله با سه عنصر جدایی‌طلبی، افراط‌گرایی و تروریسم و نیز گسترش همکاری‌های اقتصادی به‌ویژه در بخش انرژی. آنچه بر اهمیت اهداف و برنامه‌های این سازمان افزوده، تحولات مهمی چون امنیتی شدن فضای بین‌المللی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، اشغال افغانستان و حضور مستقیم ناتو و ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی است که در طول سال‌های اخیر در فضای ژئوپلیتیک اورآسیا و مناطق پیرامونی آن روی داده است (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰). در این راستا ولادیمیر پوتین با تأکید بر لزوم تشریک مساعی در حل مسائل جهانی، یکجانبه‌گرایی ایالات متحده در مناسبات بین‌المللی را غیرقابل قبول خواند.<sup>(۳)</sup>

کشورهای بریکس و در رأس آنها روسیه و چین مشروعیت دلار آمریکا

به‌عنوان پول رایج بین‌المللی را نیز زیر سؤال برده و در بسیاری از مبادلات اقتصادی از پول ملی خود استفاده می‌کنند. همچنین این کشورها با استفاده از گروه ۲۰ که در آن از نقش برجسته‌ای برخوردارند در سال ۲۰۱۰ توانستند در راستای منافع کشورهای در حال توسعه دست به اصلاحاتی در صندوق بین‌المللی پول بزنند؛ این در حالی بود که پیش از آن این نهاد صرفاً تحت کنترل امریکا و هم‌پیمانانش قرار داشت.

در مورد جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ تمامی کشورهای بریکس به‌نوعی با این جنگ مخالفت کردند. در نخستین روز عملیات نظامی در عراق سخنگوی وزارت خارجه هند نگرانی خود را در مورد اقدام نظامی امریکا علیه عراق اعلام کرد.<sup>(۸)</sup> وزیر امور خارجه برزیل نیز چندین روز پیش از شروع جنگ اعلام کرد که امیدوار است به یک راه‌حل صلح‌آمیز در حل مسئله عراق دست یابند و ضمن محکوم کردن اعمال و رفتار دولت عراق، حمایت خود را از دستیابی به یک راه‌حل صلح‌آمیز برای حل این مسئله ابراز کرد و همچنین از رفتار امریکا در عدم احترام به سازمان ملل انتقاد نمود.<sup>(۹)</sup> چین نیز در سال ۲۰۰۷ در یک گزارش رسمی به نقض حقوق بشر و زیر پا گذاشتن تمامیت ارضی کشورها با استفاده از توان نظامی از سوی امریکا اشاره کرده و کشته شدن صدها هزار شهروند عراقی توسط ائتلاف به رهبری امریکا در طول این جنگ را محکوم کرد.<sup>(۱۰)</sup> روسیه نیز ۱۵ روز پیش از شروع جنگ در تاریخ ۵ مارس ۲۰۰۳ مخالفت صریح خود را با تصویب هرگونه قطعنامه در شورای امنیت برای حمله نظامی به عراق اعلام کرد و به غیرقانونی بودن جنگ در صورت وقوع اشاره کرد.<sup>(۱۱)</sup>

در این بین شاید شدیدترین انتقادهای به سیاست‌های توسعه‌طلبانه امریکا از سوی نلسون ماندلا، رئیس‌جمهور سابق افریقای جنوبی باشد که به‌طور مستقیم متوجه ریاست‌جمهوری امریکا می‌شود. وی در سال ۲۰۰۳، طی چند سخنرانی از سیاست خارجی دولت جرج دبلیو بوش انتقاد کرده، و اعلام کرد که بوش در مورد مسئله جنگ عراق و در قضیه عدم پیروی از سازمان ملل متحد و دبیرکل آن، کوفی عنان، ممکن است انگیزه‌های نژادپرستانه داشته باشد. وی در یک سخنرانی دیگر در ژوهانسبورگ با تأکید بر این نکته که جورج بوش، فاقد دوراندیشی است و نمی‌تواند

درست فکر کند... اظهار داشت که اقدامات رئیس‌جمهور امریکا، سازمان ملل را تضعیف کرده... و آنچه بوش در عراق انجام می‌دهد، فاجعه است (Fenton, 2003). در مجموع می‌توان گفت کشورهای بریکس و در رأس آنها چین و روسیه با ایجاد نهادهای جدید و زیر سؤال بردن سازمان‌های مسلط غربی و مداخلات نظامی ایالات متحده امریکا در کشورهای دیگر، مشروعیت اعمال قدرت برتر را با چالشی جدی مواجه کرده‌اند.

### ۳-۴. نپذیرفتن واگذاری سرزمین

قدرت برتر اغلب از دسترسی به سرزمین سایر کشورها به‌مثابه گذرگاهی برای نیروهای زمینی یا به‌عنوان محلی برای حمل‌ونقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی برخوردار است (Flemes, 2007: 16). نپذیرفتن واگذاری سرزمینی در راستای منع یک قدرت از دستیابی، اشغال و استفاده از این سرزمین‌ها برای مقاصد نظامی است. بنابراین گرفتن این امتیاز از قدرت‌های برتر می‌تواند دشواری‌های فراوانی را برای آنها ایجاد کند.

پس از وقوع حوادث یازدهم سپتامبر، امریکا به‌همراه اعضای ناتو خاک افغانستان و سپس عراق را برای مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی مورد حمله قرار داد. امریکا هدف آشکار خود در افغانستان را سرکوب طالبان و دستگیری اسامه بن‌لادن و در مورد عراق نیز از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی عنوان کرد؛ لکن اهداف علنی امریکا در جنگ‌های افغانستان و عراق چیزی فراتر از دستگیری بن‌لادن و نابودی سلاح‌های کشتار جمعی بود. اهداف عمده امریکا تسلط بر جغرافیای این کشورها و استفاده نظامی و استراتژیک از آن به منظور رسیدن به منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه و تسلط بر انرژی خاورمیانه و ایجاد حکومت‌های طرفدار غرب در افغانستان و سپس عراق بود. ضمن آنکه تسلط بر خلیج فارس و تنگه هرمز پس از خروج نیروهای انگلیس و کنترل این آب‌راه بین‌المللی نیز در کنار مهار نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه از دیگر اهداف امریکا بود (رضایی، ۱۰: ۸۷).

چین در جریان حمله ایالات متحده امریکا و متحدانش به افغانستان، و با

آگاهی از اهداف استراتژیک آنان از دسترسی به سرزمین‌های خود به‌منابه مناطق بین‌راهی برای نیروهای زمینی یا به‌عنوان محلی برای حمل‌ونقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا پرهیز کرد. این کشور مانع استفاده نیروی زمینی امریکا از سرزمین خود شد و درباره فراهم کردن پایگاهی برای نیروی هوایی این کشور و نیز انجام پشتیبانی از عملیات نیروی زمینی، پاسخ‌های نامشخصی ارائه کرد (رضایی، ۸۷: ۱۰).

در سال ۲۰۰۲ برزیل نیز به‌صراحت با درخواست امریکا برای ایجاد پایگاه‌های نظامی در این کشور مخالفت کرد. در این سال درخواست *مادلین آلبرایت*، وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا مبنی بر حق استفاده از پایگاه‌های هوایی و دیگر نهادهای نظامی برزیل در منطقه آمازون و همچنین اجازه پرواز جنگنده‌های نظامی امریکا از خاک برزیل برای شرکت در نبرد کلمبیا از سوی برزیل رد شد. (Flemes, 2006: 243).

در مورد روسیه نه‌تنها بحث عدم واگذاری سرزمین برای انجام عملیات نظامی توسط امریکا مطرح نیست، بلکه این کشور بارها مخالفت صریح خود را نسبت به استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی و همچنین ترکیه اعلام کرد. البته هرچند ابزار عدم واگذاری سرزمین، به‌ندرت از سوی هند و افریقای جنوبی استفاده می‌شود و ایالات متحده امریکا از منافع باثباتی در این کشورها برخوردار است، اما این کشورها تاکنون حاضر نشده‌اند حاکمیت خود را محدود کرده و اجازه استقرار پایگاه نظامی امریکا را در کشور خود بدهند، بنابراین امریکا از هیچ‌گونه پایگاه نظامی در این کشورها برخوردار نیست.

۴-۴. عدم همکاری با قدرت برتر  
 با این ابزار، دولت‌های موازنه‌دهنده بریکس از پذیرش خواست قدرت برتر که مغایر منافع ملی آنهاست، خودداری می‌کنند. این دولت‌ها یا آشکارا با خواسته‌های امریکا به مخالفت می‌پردازند و یا در عمل به‌گونه‌ای آن خواسته را اجرا می‌کنند که نتیجه قابل قبولی برای امریکا در پی نداشته باشد. همچنین این کشورها از طریق فعالیت‌های نهادی و پرهیز از تکرار به‌ویژه در سازمان ملل می‌توانند در مسائل

بین‌المللی، امریکا و اروپا را وادار کنند تا از برخی حقوق و امتیازات خود چشم‌پوشی کرده و اختیارات بیشتری را به قدرت‌های درحال‌ظهور برای مدیریت جدید در عرصه‌های اقتصاد و سیاست بین‌الملل واگذار کنند.

نمونه بارز پیگیری این نوع سیاست، حمایت لفظی تمامی کشورهای بریکس در مبارزه با تروریسم پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ است؛ این درحالی است که در عمل، بخش عمده وظایف و هزینه‌های این مبارزه برعهده ایالات متحده امریکا می‌باشد. کشورهای بریکس حاضر نیستند مبارزه با تروریسم که از سال ۲۰۰۱ دستورکار جدید بین‌المللی تعریف‌شده از سوی قدرت برتر یعنی امریکا است، هزینه‌ای بر آنان تحمیل کند. بنابراین ضمن حمایت از سیاست‌های امریکا در این زمینه و عدم مشارکت در صرف هزینه‌های این مبارزه، سعی در تضعیف و تحلیل توان امریکا در مبارزه با تروریسم در بلندمدت دارند.

مخالفت گروه بریکس با ریاست انحصاری امریکا بر بانک جهانی در سال ۲۰۱۲ نیز مثال دیگری از تقابل با برتری امریکاست. کشورهای بریکس با رد سنت انتخاب رئیس امریکایی برای بانک جهانی، به دنبال معرفی نامزدی برای این سمت بودند. در این راستا گیدو مانتگا، وزیر دارایی برزیل، اظهار داشت، انتخاب نامزدها باید بر مبنای شایستگی و نه ملیت آنها باشد. بر مبنای قانون نانوشته‌ای که در سال‌های اخیر با مقاومت زیادی از سوی کشورهای بریکس روبه‌رو بود، از زمان پایان جنگ جهانی دوم تاکنون ریاست بانک جهانی در انحصار امریکایی‌ها و ریاست صندوق بین‌المللی پول در اختیار اروپایی‌ها بوده است. در آن زمان پراوین گوردهان، وزیر دارایی افریقای جنوبی نیز تقسیم این دو سمت میان امریکا و اروپا را مورد انتقاد قرار داد. درنهایت تحت تأثیر فشار کشورهای بریکس، جیم یونگ‌کیم که اصالتی کره‌ای دارد، جایگزین رابرت زولیک امریکایی شد.

کشورهای بریکس همچنین در طول اجلاسی که در سال ۲۰۱۲ در هند برگزار شد، از فشار قدرت‌های غربی بر ایران از طریق ترغیب دیگر کشورها برای محدود کردن روابط تجاری به‌ویژه در زمینه انرژی با ایران انتقاد کرده و از زیان‌های حاصل از قطع روابط و جستجو برای تأمین منابع جدید انرژی ابراز نارضایتی کردند. آنها همچنین بر این امر تأکید کردند که تنها راه‌حل مسئله هسته‌ای ایران، از طریق

دیپلماسی و گفتگو به دست می‌آید. در این اجلاس نسبت به هرگونه مداخله نظامی غرب در بحران سوریه و همچنین حمله نظامی اسرائیل به ایران هشدار دادند (Bracht, 2012).

همراهی نکردن کشورهای بریکس در حمله آمریکا به افغانستان و عراق نمونه دیگری از به‌کارگیری سیاست عدم همکاری می‌باشد. در بعضی مواقع نیز این دولت‌ها از سیاست‌های ایالات متحده حمایت می‌کنند، اما حاضر نمی‌شوند هزینه‌های آن را بر خود تحمیل کنند، بنابراین آمریکا را وادار می‌کنند در صرف هزینه‌های برخی از سیاست‌هایش به‌تنهایی عمل کند (عسگری، ۱۳۸۷: ۱۰).

در بسیاری از موارد، الگوی رأی‌دهی کشورهای بریکس در سازمان ملل، گروه ۲۰، نهادهای پولی و مالی، مشابه است، که نشان‌دهنده جهت‌گیری مشابه و هماهنگ این کشورها در مسائل بین‌المللی است. به‌عنوان مثال عدم همکاری کشورهای بریکس به‌وضوح در مورد کشورهای لیبی و سوریه قابل مشاهده است. در ارتباط با لیبی در مورد تصویب قطعنامه‌ای که منطقه پرواز ممنوع را در این کشور اعلام می‌کرد، کشورهای روسیه و چین رأی ممتنع دادند. روسیه با وجود ندادن رأی منفی به قطعنامه بلافاصله پس از آغاز حملات از سوی کشورهای غربی به لیبی آن را محکوم کرد. در اظهارنظر دیگری وزارت خارجه روسیه اعلام کرد حملات نظامی نیروهای ائتلاف از حدود معین شده در قطعنامه شورای امنیت فراتر رفته است و مخالفت خود را با آن اعلام کرد. دولت چین نیز همواره اعلام کرده است که از دخالت در مسائل داخلی دیگر کشورها پرهیز می‌کند و برخی اوقات از رفتار کشورهای غربی انتقادات تندی به‌عمل آورده است (Babich, 2012).

در مورد سوریه مواضع کشورهای بریکس - به‌ویژه روسیه و چین - بسیار صریح‌تر از مواضع این دو کشور در مورد لیبی است. این کشورها از مأموریت‌های سازمان ملل در سوریه و طرح کوفی عنان حمایت کرده، ولی سه قطعنامه شورای امنیت مربوط به سوریه را وتو کردند که دلیل اصلی آن، به احتمال زیاد تجربه لیبی است. هم دخالت نظامی غربی‌ها که حکومت وقت لیبی را سرنگون کرد و هم بی‌ثباتی حاصل از آن، که منافع اقتصادی و سیاسی کشورهای بریکس را به خطر انداخت، موجب پیگیری سیاست صریح‌تری از سوی این کشورها در بحران سوریه



شد. نماینده ویژه برزیل در امور خاورمیانه نیز موضع صریح کشورش در مورد بحران سوریه مبنی بر رد هرگونه دخالت خارجی، محکومیت اقدامات مسلحانه و خشونت در این کشور و همچنین حمایت کشورش از یافتن راه‌حل مسالمت‌آمیز در داخل سوریه از طریق گفتگو را اعلام کرد. نماینده افریقای جنوبی در مجمع عمومی سازمان ملل نیز از ارسال سلاح و نظامی کردن مسئله سوریه انتقاداتی به عمل آورده است.

در جدیدترین اقدام و پس از افشاگری‌های *ادوارد اسنودن*، کارمند سابق سازمان اطلاعات مرکزی امریکا، کشورهای بریکس در پی ایجاد فضای اینترنتی مستقلی هستند. برزیل در حال احداث یک سیستم جدید کابل‌رسانی برای ایجاد شبکه مستقل بین این کشور با هند، چین، افریقای جنوبی و روسیه است، تا از دسترسی برای مقاصد جاسوسی در امان باشند. طول این کابل که از زیر آب می‌گذرد، بیش از ۳۳ هزار کیلومتر است و شهرهای ولادی وستوک روسیه، شانتو در چین، چنای در هند، کیپ‌تاون در افریقای جنوبی و فورت‌الزا در برزیل را تحت پوشش قرار می‌دهد (Pascali, 2013).

علاوه بر تمام موارد یادشده اقدامات بعدی که ۵ کشور عضو بریکس برای تحقق اهدافشان لازم می‌دانند عبارتند از: توسعه هماهنگی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اکولوژیکی و غیره، جذب کشورهای دیگری که در مدار تمدنی ۵ کشور عضو بریکس قرار دارند، اتصال بریکس به جهان اسلام و پیوستن کشورهای نظیر ایران، مالزی و ترکیه به این گروه، اتخاذ و تحقق مواضع یکپارچه و هماهنگ در مورد مسائل بین‌المللی، سازمان‌دهی دوباره سازمان‌های بین‌المللی، ایجاد بازار مشترک و مناطق مشترک، هماهنگی اقتصادی - مالی و درنهایت تعهدات متقابل امنیتی.

### نتیجه‌گیری

قوانین حاکم بر بازی قدرت در قرن ۲۱ در حال تغییر است. قدرت‌های جدیدی در حال ظهور هستند که معادلات بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده و سمت‌وسوی دیگری به آن می‌دهند. کشورهای بریکس به‌عنوان عمده‌ترین قدرت‌های

در حال ظهور در پی سازماندهی دوباره اقتصاد جهانی و سپس سیاست بین‌الملل هستند. این قدرت‌ها با رشدی بسیار سریع‌تر از سایر کشورها، در حال تغییر ساختار تولید و تجارت بین‌الملل، ماهیت نظام سرمایه‌داری و الگوهای مصرف منابع طبیعی می‌باشند.

در عین حال از آنجا که این کشورها قصد رویارویی مستقیم با آمریکا را ندارند ابزارهای سیاست موازنه نرم را راه‌حل مناسب برای مقابله با برتری آمریکا و ارتقای جایگاه خود در نظام بین‌الملل می‌دانند. در این راستا کشورهای بریکس از ابزارهایی چون تقویت قدرت اقتصادی، مشروعیت‌زدایی، عدم واگذاری سرزمین، عدم همکاری و به‌کارگیری ابزارهای سیاسی در راستای موازنه نرم درونی و بیرونی برای رسیدن به اهداف خود بهره می‌گیرند. با توجه به اینکه همه این کشورها، اقتصادهای در حال ظهور بوده و از رشد اقتصادی بالایی برخوردارند، این ابزارها از اهمیت ویژه‌ای برای موازنه نرم برخوردار هستند. اما ابزارهای دیگری نیز به تناسب شرایط و موقعیت‌های گوناگون توسط این کشورها مورد استفاده قرار گرفته است.

پیگیری این سیاست توسط کشورهای بریکس موجب تغییر در ساختار توزیع قدرت جهانی شده و قدرت‌های مسلط غربی از جمله ایالات متحده به‌عنوان قدرت برتر در نظام جهانی را وادار کرده تا سهم بیشتری برای این کشورها در مدیریت نظام جهانی قائل شود. با توجه به مطالب یادشده، در مجموع می‌توان گفت کشورهای بریکس در دستیابی به اهدافشان تا حدودی موفق عمل کرده‌اند. با این وجود تحولات آتی در عرصه روابط بین‌الملل و عملکرد این کشورها می‌تواند آزمونی بسیار سخت برای کشورهای بریکس باشد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. روسیه در حال حاضر اقتصاد در حال احیا (Resurgence Economy) محسوب می‌شود.
2. China, Brazil, India and Russia are all deemed to be growth-leading countries by the BBVA: BBVA EAGLEs Annual Report (PPT). BBVA Research, 2012. Retrieved 2012-04-16.
۳. این ارقام از طریق تقسیم تولید ناخالص داخلی بر اساس شاخص برابری قدرت خرید سال ۲۰۱۲ بر تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۱ به‌دست آمده است.
۴. برای محاسبه درآمد سرانه تولید ناخالص داخلی کشور (GDP) را بر جمعیت تقسیم کرده عدد به‌دست‌آمده، درآمد سرانه آن کشور است.
5. World Development Indicators Database, World Bank, Accessed on 12 November 2012.
۶. پیش‌بینی‌هایی که توسط جیم اونیل در مورد اقتصادهای نوظهور انجام شد شامل افریقای جنوبی نمی‌شود.
۷. هیچ‌کس دیگر از نظام تک‌قطبی سخنی نمی‌گوید و چنین نظامی وجود ندارد (۲۵ آذر ۱۳۹۱). همشهری، روز هشتم، ص ۱۳.
8. Statement by Ministry of External Affairs Spokesperson on the Commencement of Military Action in Iraq, March 20, 2003.
9. Brazil: Iraq, U.S. Guilty of "Disrespect", United Press International, March 20, 2003.
10. Associated Press, Published on Wednesday March 07, 2007.
11. BBC News, 5 March, 2003.

## منابع

رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده امریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، *فصلنامه راهبرد یاس*، شماره ۱۶.

شفیعی، نوذر؛ کمایی‌زاده، یونس (۱۳۸۹)، «تبیین روابط چین و امریکا در برابر سازمان همکاری شانگهای؛ براساس نظریه موازنه قوای نرم»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۷.

عبدالقیوم (۱۳۹۱)، «اتحادیه بریکس و مقابله با غارت کشورهای در حال توسعه»، ترجمه ضیغم عباس همدانی، *اسلام تایمز*، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۱.

عسگری، محمود (۱۳۸۶)، «موازنه نرم در برابر قدرت برتر یکجانبه‌گرا»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال ششم، شماره ۱۹.

کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۰)، «سازمان همکاری شانگهای: اهداف، عملکردها و چشم‌اندازها»، *فصلنامه پژوهشکده تحقیقات راهبردی*، شماره ۳۰، پاییز ۱۳۹۰.

متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک تعادل و موازنه نرم، مطالعه موردی: خاورمیانه در بین سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۱»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال چهارم، شماره اول.

محمدی، محمد (۱۳۸۵)، «سیاست امنیتی اتحادیه اروپا بعد از جنگ سرد و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در آن»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

Babich, Dimitry (2012), "Building BRICS on Discontent", *Russia and India Report*.

Bracht, Caroline (2012), "Plans for the BRICS", *Delhi Summit*, March 29, 2012, BRICS Research Group.

"Brazil: Iraq, U.S. Guilty of 'Disrespect'", *United Press International*, March 20, 2003.

"BRICS Summit Defends Dialogue for Syria, Iran", *Ndtv.com*, 29 March 2012.

Brooks, Stephen G. and Wohlforth, William C (2005), "Hard Times for Soft Balancing", *International Security*, Vol. 30, No. 1.

Bryanski, Gleb (2009), "BRIC Demands More Clout, Steers Clear of Dollar Talk", *Reuters*, Archived from the original on 19 June 2009.

"China, Brazil, India and Russia are All Deemed to be Growth-Leading Countries", by the BBVA: *BBVA EAGLEs Annual Report (PPT)*, BBVA Research, 2012.

*CIA World Factbook* (2011), Accessed on 9 November 2012.

Cooper, Andrew F. and Fues, Thomas (2008), "Do the Asian Drivers Pull their Diplomatic Weight? China, India, and the United Nations", *World Development*, Vol. 36, No. 2.

Fenton, Tom (30 January 2003), "Mandela Slams Bush On Iraq", CBS. Retrieved 26 May 2008.

Flemes, Daniel (2006), "Brazil's Cooperative Leadership in Southern Latin America's Security Policies", Berlin. see: [http://www.dissertation.de/englisch/index.php3?active\\_document=buch.php3&sprache=2&buch=4580](http://www.dissertation.de/englisch/index.php3?active_document=buch.php3&sprache=2&buch=4580).

Flemes, Daniel (2007), "Emerging Middle Powers' Soft Balancing Strategy: State and Perspectives of the IBSA Dialogue Forum", *GIGA Working Papers*, No. 57.

Gill, Bates (2007), *Rising Star China's New Security Diplomacy*, Washington, DC: Brookings Institution Press.

Haibin, Niu (2012), *BRICS In Global Governance, A Progressive Force?*, Fredrich Ebert Stiftung.

Huntington, Samuel P. (1999), "The Lonely Superpower", *Foreign Affairs*, Vol. 78, NO. 2.

Kennedy, Paul (1987), *The Rise and Fall of Great Powers*, New York: Random House.

Keukeleire, Stephen et al. (2011), "The EU Foreign Policy Towards the BRICS and other Emerging Powers: Objectives and Strategies", Ad hoc study.

Kugel, Alischa (2009), "Reform of the Security Council - A New Approach?".

Mahbubani, Kishore (2008), *The New Asian Hemisphere: the Irresistible Shift of Global Power to the East*, New York: PublicAffairs.

Nye, Joseph S. (2004), *Soft Power, the Means to Success in World Politics*, New York.

O'Neill, J. (2001), "The World Needs Better Economic BRICs", *Goldman Sachs Global Economics*, Paper No. 66.

O'Neill, Jim and Stupnytska, Anna (2009), "The Long-Term Outlook for the BRICS and N-11 Post Crisis", *Goldman Sachs Global Economics, Commodities and Strategy Research*, NO. 192.

Pape, Robert A. (2005), "Soft Balancing Against the United States", *International Security*, Vol. 30, No. 1.

Pascali, Umberto (2013), "The BRICS Independent Internet Cable, In Defiance of the US-Centric Internet", *GlobalResearch*, September, 17. See also: <http://www.globalresearch.ca/the-brics-independent-internet-in-defiance-of-the-us-centric-internet>.

Paul, T.V. (2005), "Soft Balancing in the Age of U.S. Primacy", *International Security*, Vol. 30, No. 1.

Renard, Thomas (2009), "A BRIC In The World: Emerging Powers, Europe, And The Coming Order", *EGMONT*, NO. 31.

SouthAfrica.info - New era as South Africa joins BRICS.

Statement by Ministry of External Affairs Spokesperson of India on the commencement of military action in Iraq, March 20, 2003.

Walt, Stephen M. (2004), "Can the United States Be Balanced?", Prepared for Delivery at 2004 Annual Meeting of the American Political Science Association.

Wohlforth, William C. (1999), "The Stability of a Unipolar World", *International Security*, Vol. 24, NO. 1.

World Development Indicators database, World Bank. Accessed on 12 November 2012.

World Economic Outlook Database, October 2012, Accessed on 9 November 2012.

